

## غزل شماره ۵

- |                                     |    |                                    |
|-------------------------------------|----|------------------------------------|
| دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را   | ۱  | در دا که راز پنهان خواهد شد آشکارا |
| کشتی سگتکانیم ای باد شرطه بر خیز    | ۲  | باشد که باز بنسیم دیدار آشکارا     |
| ده روزه مهر گردون افسانه است و افون | ۳  | نیکویی به جای یاران فرصت شمار یارا |
| در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل  | ۴  | حات الصبوح هبوا یا ایها السکارا    |
| ای صاحب کرامت سکرانه سلامت          | ۵  | روزی تفقدی کن درویش بی نوارا       |
| آسایش دو کیتی تفسیر این دو حرف است  | ۶  | بادوستان مروت باد شمنان مدارا      |
| در کوی نیک نامی مارا کذرند اند      | ۷  | گر تو نمایی پسندی تغیر کن قضارا    |
| آن تلخ وش که صوفی ام انجائش خواند   | ۸  | اشی لنا و احلی من قبله العذارا     |
| هنگام سگدستی در عیش کوش و مستی      | ۹  | کاین کیمیای هستی قارون کند کدارا   |
| سرکش شو که چون شمع از غیرت بوزد     | ۱۰ | دلبر که در کف او موم است سنگ خارا  |
| آینه سکندر جام می است بنگر          | ۱۱ | تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا  |
| خوبان پاری گو بخشدگان عمرند         | ۱۲ | ساقی بده بشارت زندان پارسارا       |
| حافظ به خود پوشید این خرقة می آلود  | ۱۳ | ای شیخ پاکدامن معذور دار مارا      |

## ترج غزل

وزن غزل: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (مضارع مثنیٰ اُخرب)

### بیت اول

دل از دستم می رود، ای مردم اهل دل به خاطر خدا تدبیری؛ چه دردناک است که راز پوشیده من فاش خواهد شد.

دل می رود ز دستم: بی تاب می شوم، جلوی تمنیات دل را نمی توانم بگیرم.

صاحب دل: اهل معنی، ظریف و نکته دان و در بیت به مثابه دارنده دل در مقابل دل از دست رفته آمده است.

خدا را: به خاطر خدا، محضاً الله.

می گوید اختیار دل از دستم خارج می شود، مردم اهل معنی و نکته دان، چاره ای بیندیشد و گرنه راز دلم آشکار و سبب رسوایی خواهد شد - دلدادگی سبب بی قراری و رسوایی خواهد شد.

### بیت دوم

کشتی که با آن سفر می کنیم شکسته است، ای باد مساعد برخیز؛ شاید دوباره چهره آشنا را بینیم. کلمه شرطه به گفته دکتر غنی «هندی ست و اصل کلمه سانسکریت است و باد شرطه یعنی باد موافق». سعدی می گوید:

بخت لبند باید و پس کتف زورمند      بی شرطه خاک بر سرملاح و بادبان

در ضبط بیت بعضی اشکال کرده اند که اگر کشتی شکسته است باد مساعد نمی تواند آن را به ساحل برساند و بدین جهت «کشتی نشستگانیم» را پذیرفته اند. گرچه بحث کهنه بی حاصلی است، چون غالبه به ذهن می آید، به اختصار آن را طرح می کنیم. نکته در کلمه شکستگی است؛ شکستگی درجاتی دارد که از لحظه ای که شکاف در کشتی پدید آید تا وقتی که به کلی در هم شکسته شود آن را شکسته گویند. در درجات اولیه شکستگی است که باد مساعد می تواند کشتی را به ساحل برساند و اهل کشتی دست به دعا بر می دارند و آرزوی باد مساعد می کنند. به گمان ما مراد خواجه در بیت، شکستگی در درجات اولیه است. از سوی دیگر «باشد که باز بینیم» که نمودار احساس خطر است با «کشتی نشستگانیم» که وضع عادی سفر را نشان می دهد متناسب نیست. سودی «کشتی نشستگانیم» را پذیرفته و چنین معنی کرده که کشتی در دریا متوقف گشته و حرکت نمی کند، پس کشتی نشسته را کشتی توقف کرده دانسته. ولی این طرز بیان مسلماً فارسی نیست، مگر اینکه بگوییم کشتی به گل نشسته است.

مصراع دوم این بیت با اندک تغییری تضمین مصراع دوم این بیت سعدی است:

یارب تو آشنا را مهلت ده و سلامت      چندان که بازیند دیدار آشنا را

گرچه با توضیح مفهوم بادشرطه و شاهی که از سعدی نقل کردیم معنی بیت روشن و تمام است، اما وجه دیگری هم می توان برای معنی در نظر گرفت و آن اینکه در بیت به قصه زیر اشاره باشد:

در بعضی از تفاسیر از جمله در قصص الانبیاء و تفسیر سوراآبادی برای اثبات هوش و فطانت سلیمان در تفسیر آیه فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّمَا اتَيْنَا حُكْمًا... قصه ای نقل شده که خلاصه آن به روایت قصص الانبیاء چنین است: روزی پیرزنی به خدمت داوود آمد و گفت یا رسول خدا انبان آردی بر سر داشتیم باد آن را از سر من برد و بر زمین انداخت. انبان سوراخ شد و باد تمامی آرد مرا برد. داد من از باد بستان. داوود گفت من بر باد حکم نتوانم کرد. انبانی آرد پیرزن را داد. سلیمان بر در خانه ایستاده بود، پیرزن را هنگام خروج دید و کیفیت حال پرسید. پیرزن حال بازگفت و وسلیمان او را گفت که حق تو بیشتر است. پیرزن نزد داوود بازگشت و داوود چیزی بر غرامت او افزود. همچنین تا پنج بار سلیمان پیرزن را بازگردانید و داوود چیزی بر آن افزود. پس داوود از پیرزن پرسید چه کسی تو را باز می گرداند؟ پیرزن گفت سلیمان. داوود سلیمان را طلب کرد و پرسید چرا این پیرزن را چندید بار فرستادی؟ سلیمان گفت زیرا می داستم که بر او ظلم شده است؛ دعا کن تا باد به مجلس شرع حاضر شود، از او تحقیق کن خواهی دانست که باد آرد او را به چه جهت برده و حق پیرزن بیشتر از اینهاست. داوود دعا کرد وسلیمان آمین گفت و باد به محضر داوود حاضر شد. داوود از باد پرسید چرا آرد این پیرزن را بردی؟ باد گفت یا رسول الله من آنچه کردم به فرمان خدا کردم. بر دریا می گذشتم در یک کشتی سوراخی پدید آمده بود و جماعت اهل کشتی نزدیک غرق شدن بودند، نذر کردند اگر از دریا به سلامت بیرون رویم مالی صدقه دهیم. خدای متعال مرا فرمان داد تا آرد از سر پیرزن بگرفتم و به کشتی رسانیدم و منافذ کشتی با خمیر آن مسدود کردند و مسافران نجات یافتند. داوود نزد مردم کشتی کس فرستاد و آن صدقه بگرفتند و به پیرزن داد...

اگر فرض کنیم که این قصه به گوش خواجه رسیده باشد بی شک در بیت مورد بحث اشاره ای به آن وجود دارد. خواجه از باد می خواهد که با آوردن آرد یا ماده دیگری که بتوان با آن منافذ کشتی شکسته را مسدود کرد سبب نجات جان مسافران گردد.

### بیت سوم

محبت چند روزه روزگار قصه ای بی اساس و فریبنده است؛ فرصت را برای احسان در حق یاران غنیمت بدان.

**گردون:** گردنده، کنایه از آسمان، دستگاه نیرومندی که زندگی آدمی را در اختیار دارد.

**افسانه:** داستان دروغ و ساختگی.

**افسون:** سحر و جادو که برای مدت محدودی اثر می‌گذارد، و در بیت به این معنی است که وقتی اثر آن زایل شود اسان به هوش می‌آید چنانکه گویی از خواب برخاسته.  
می‌گوید این چند روزی مورد لطف روزگار واقع شوی نباید سبب غرورت گردد زیرا مهر روزگار مثل افسانه و افسون مبنای استواری ندارد؛ پس به هنگام موفقیت و کامگاری از کار خیر درباره دوستان غفلت مکن.

### بیت چهارم

شب گذشته در مجلس گل و شراب، بلبل آواز خوشی خواند : می صبحگاهی به من بده و از خواب برخیزید- هشیارشوید- ای مستان  
**حلقه:** مجلس؛ و «حلقه گل و مل»، مجلس باده خواری که به گل آراسته شده باشد.  
**مُل:** فارسی است به معنی شراب.  
**هات:** به من بده.

**صَبوح:** آنچه در صبح خوردند و نوشند و در اصطلاح می‌خواران می‌صبحگاهی است.  
**هُبُّوا:** امر از فعل هَبَّ، يَهْبُّ و مصدر هُبُّوب، به معنی بیدار شدن از خواب و هشیارشدن.  
**سکارا (سکاری):** جمع سکران و سکران یعنی مست.  
می‌گوید شب گذشته در مجلس باده نوشان که به گل آراسته شده بود، بلبل به آواز خوش چنین خواند:  
باده صبحی بده ، و مستان هشیار شوید.

### بیت پنجم

ای بزرگوار و بخشنده به شکر اینکه در حال سلامت هستی؛ روزی از درویش بی‌برگ و نوا احوالی بپرس.  
**گرامت:** در لغت به معنی جوانمردی و بخشندگی است و در اصطلاح عرفا به معنی اظهار کارهای خارق العاده، و اینجا، به قرینه درویش بی‌نوا، همان کرامت مادی منظور است؛ و صاحب کرامت یعنی بخشنده و جوانمرد.  
**تفقد:** دلجویی و احوالپرسی.

می‌گوید ای بزرگوار و بخشنده، به شکر اینکه وجودت از نعمت سلامت برخوردار است روزی از درویش بی‌برگ و نوا حالی بپرس و دلجویی کن - از درویش بی‌چیز دستگیری کن.

## بیت ششم

آسودگی در این جهان و جهان آخرت توضیح و درک معنی این دو سخن است:  
رعایت مروت و انصاف در معاشرت با دوستان و رفیق و مدارا با دشمنان.

**تفسیر:** شرح دادن، بیان و تشریح معنی و لفظ آیات قرآن.

**مروت:** مردی، مردانگی.

**مدارا:** نرمی، ملطافت، مهربانی.

یعنی به حقوق دوستان تجاوز مکن و در برخورد با آنها انصاف و عدالت را رعایت کن؛ با دشمنان نرمش و مدارا داشته باش تا از بروز حوادث فی مابین پیشگیری کنی.

## بیت هفتم

در سرنوشت ما مقرر نبود که از کوچه نیکنمایی گذر کنیم - با مردمان خوش نام معاشر و به نیکنمایی مشهور باشیم - اگر تو چنین سرنوشتی را نمی پسندی مشیت الهی را تغییر بده - که تعلیق بر محال کرده است.

**تغییر کردن:** دیگر شدن، دگر گشتن، تغییر دادن. چنانکه در این بیت صایب:

آن شکار لاغرم کز نا توانی خون من      رنگ آب تیغ را تغییر نتوانست کرد

**قضا:** قضاوت، حکم کلی الهی، مشیت باری تعالی.

## بیت هشتم

شراب تلخ گونه ای که صوفی آن را سرچشمه اعمال ناروا خواند؛ برای ما لذیذتر و شیرین تر از بوسه دوشیزگان است.

**أُمُ الْخَبَائِث:** مادر پلیدی ها، زاینده خبث ها.

**أَشْهَى:** از فعل شَهَا، يَشْهُوْهُ و مصدر شَهْوَةٌ و شَهْوَةٌ به معنی لذت و رغبت شدید است.

**أَحْلَى:** از فعل حَلَا، يَحْلُوْهُ، و مصدر حَلَاوَةٌ و حَلَاوَةٌ به معنی شیرینی است.

**قُبْلَه:** بوسه.

**عَدَارًا:** جمع عَدْرَاء و عَدْرَاء یعنی دوشیزه.

حاصل معنی اینکه شراب تلخ گونه ای که صوفی آن را مادر پلیدی ها نامید برای ما از بوسه دوشیزگان شیرین تر است.

ضبط ما مطابق ضبط قزوینی صورت گرفته که در دو مورد با متن خانلری اختلاف دارد:

یکی «تلخ وش» به جای «بنت العنب» و دیگری «صوفی» به جای «زاهد» که هر دو مورد را، چون در روشن شدن حواشی معنی موثرند، طرح می کنیم:

دکتر خانلری در رجحان بنت العنب بر تلخ وش نوشته است: «بنت العنب گذشته از تناسب با ام الخبائث در شعر فارسی سابقه دارد از آن جمله در این بیت خاقانی:

مرا سجده گه بیت بنت العنب      که از بیت ام القرا می گریزم.

توجه پژوهشگر ارجمند به تناسب میان بنت و أم در «بنت العنب» و «ام الخبائث» که ظاهراً دلیل رجحان این وجه است، انگشت نهادن بر صنعت محبوب شاعر یعنی برجسته نمودن معنی از طریق مقابل قرار دادن مفاهیم متضاد است و حکایت از کمال دقت در نظر دارد، ولی همین شگرد هنری شاعر را می توان میان تلخ وش و احولی در مصراع دوم یافت، که تصور می کنم از جهت ظرافت کار، دست کمی از آن دیگری نداشته باشد و در حساب این امتیاز برابر باشند.

اما در بنت العنب اشکالی هست که در تلخ وش نیست و آن مقابل قرارگرفتن با قبله العذارا در مصراع دوم است. آیا می توان گفت که دختر انگور از بوسه دختران شیرین تر است؟ و در همان یادداشت بعد از توجیه و تائید بنت العنب در رد تلخ وش نوشته اند: «ترکیب تلخ وش هم غریب است، زیرا که پسوند «وش» برای همانندی دیدنیهاست نه چشیدنیها...» به فرض که نظر دانشمند زبان شناس را بی چون و چرا بپذیریم و «وش» را پسوند دیدنیها بدانیم نه چشیدنیها، که در این هم جای حرف است، گوییم لفظی که در این ترکیب از مرز معنای خود تجاوز کرده پسوند «وش» نیست بلکه صفت تلخ است که چشیدنی است و معنای دیدنی افاده کرده و در این معنی با «وش» ترکیب شده است، و چه بسیار چشیدنیهای دیگر هم شاید به مناسبت حالت انعکاسی که در چهره ایجاد می کنند، معنای دیدنی می گیرند. در این بیت سعدی ترش و شیرین هر دو معنای دیدنی دده اند:

لعبت شیرین اگر ترش ننشیند      مدعیانش طمع برند به حلوا

یا در خود حافظ: «خال شیرین که بر آن عارض گندمگون است.»

تصور می کنم بر این قیاس بتوان ترکیب «تلخ وش» را هم پذیرفت. اینکه این ترکیب پیش از حافظ از جانب استادان سخن به کار رفته یا نه بر بنده معلوم نیست ولی در اینکه حافظ ترکیبات و تعابیر بسیاری به ذوق و سلیقه خود ساخته که مورد پسند استادان بعدی قرار گرفته و در ادب والای فارسی وارد شده تردید نیست. چنانکه همین ترکیب «تلخ وش» که احتمالاً ساخته خود اوست، در این بیت ملک الشعراء بهار آمده است:

سوی دگر ندیم سبکروح تلخ وش      بیگانه با مدلس و با اهل ذوق، خویش

بنابراین مقدمات «تلخ وش» ترکیب نادرستی نیست.

و در مورد اختلاف ضبط میان «صوفی ام‌الخبائش خواند» یا «زاهد»، باید به سابقه اصطلاح ام‌الخبائش توجه کرد. ام‌الخبائش کنایه از می و باده است و مأخوذ از حدیث نبوی «الخمرا ام‌الخبائش فمن شربها لم تقبل صلاته اربعین یوماً». این ترکیب احتمالاً نخستین بار در داستان شیخ صنعان از منطق الطیر عطار به کار رفته است. آنجا که «شیخ فرمانبرداری کرد و گفت هر چه فرمایی به جان فرمان کنم. دختر ترسا گفت برای لایق عشق من شدن باید چهار کار بکنی: پیش بت سجده کنی، قرآن بسوزی، خمر بنوشی و دیده از ایمان بدوزی. شیخ خمر نوشیدن را سهل گرفت و از سه کار دیگر باز زد» و سرانجام داستان اینکه «شیخ صنعان که مست و بیهوش بود و جز وصال دوست اندیشه ای نداشت به بت پرستی تن در داد و مصحف بسوخت و زنار بر میان بست و ترسا شد. چنین است که عطار می را ام‌الخبائش خوانده، می گوید:

بس کسا کز خمر ترک دین کند      بی شکی ام‌الخبائش این کند

... از کجا معلوم است که منظور حافظ از صوفی که می را ام‌الخبائش خوانده همین شیخ عطار نبوده است؟ مگر شیخ عطار متصوف و صوفی نیست و به صراحت می را ام‌الخبائش خوانده است؟  
نظر استاد مرتضوی از دقت کامل برخوردار است و گمان نگارنده همین است که حافظ در این بیت به ام‌الخبائش عطار را صوفی خطاب کرده است. و حقا اسناد صفت صوفی به عطار مناسبتر است تا اسناد صفت زاهد به او. و چنین است که به جرأت می توان گفت «صوفی ام‌الخبائش خواند» بر «زاهد ام‌الخبائش خواند» رجحان دارد.

احتمالاً ایرج میرزا هم در سرودن قطعه

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی      آراسته با شکل مهیبی سرو برآ

از همین نکته در داستان شیخ صنعان الهام پذیرفته است.

## بیت نهم

هنگام فقر و تنگدستی در لذت جویی و بی خبری بکوش؛ زیرا این اکسیر حیات، گدای محتاج را به ثروت قارون می رساند.

قارون پسرخاله موسی است و در ادب به مثبته سمبل ثروت و توانگری از او یاد می شود. در آیه های ۷۶ و ۷۸ از سوره قصص (۲۸) به او و گنجایش هایش اشاره شده است:

«انَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ... قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...»  
(همانا قارون یکی از ثروتمندان قوم موسی بود که بر آنها طریق ظلم و طغیان پیش گرفت و ما آنقدر گنج و

مال به او دادیم... قارون گفت من این مال و ثروت فراوان را به علم و تدبیر خود به دست آوردم...)  
ظاهراً میان کیمیا و قارون در بیت مناسب خاصی مورد نظر شاعر است. چنانکه در تفسیرالکشاف آمده موسی خود علم کیمیا می دانسته و آن را به خواهر خود یاد داده و خواهرش این علم را به قارون

آموخته. در بعضی تفاسیر آمده که قارون ثروت خود را از طریق کیمیاگری به دست آورده است. پس نفس حیات و هستی اصل و اکسیر گرانبهایی بوده که قارون ثروت خود را به وسیله آن به دست آورده است. حاصل معنی اینکه به جای اینکه هنگام فقر و بی چیزی افسره و غمگین باشی وقت خود را خوش کن زیرا نفس وجود خود اکسیر گرانبهایی است که می تواند تو را به ثروت قارون برساند- چنانکه قارون را رساند. کوتاه سخن اینکه، کیمیای اصلی، حیات است که ثروت و نیکبختی به وسیله آن به دست می آید.

### بیت دهم

سرکشی مکن وگرنه دلبر که سنگ خارا در دست او همچو موم نرم است، بر اثر تعصب تو را مثل شمع خواهد سوزاند.

می گوید در برابر دلبر سرکشی مکن زیرا او دارای چنان قدرتی است که سنگ خارا در دستش مثل موم نرم است. پس تو را مثل شمع خواهد سوزاند.

و مراد از «چون شمع» اینکه شمع با نور و درخشندگی خود لاف برابری با چهره دلبر زده و این کار او سرکشی تلقی شده؛ پس دلبر که حسود است او را به سوختن محکوم کرده است. تو هم اگر در برابر او سرکشی کنی سرنوشت شمع را خواهی داشت.

شعله کشیدن شمع را زبان درازی، مقابله با چهره محبوب، و جمعاً سرکشی تلقی کرده است.

### بیت یازدهم

آئینه اسکندر همان جام شراب است، در آن جام نگاه کن؛ تا احوال ملک دارا را بر تو عیان کند.

**آئینه اسکندر:** آئینه ای بود که بر سر مناره ای در شهر اسکندریه نصب کرده بودند تا کشتی های دشمن را از فاصله دور در آن ببینند و بنابراین خاصیت دوربینی از آن مراد است.

نظامی درباره ایجاد آئینه اسکندر در خردنامه آورده است:

مسجل شد از وحی پیغمبری	که چون نامه حکم اسکندر
به اسکندریه گذرگاه کرد	ز مقدونیه روی در راه کرد
بر او روزگی چند بنشست شاد	سریر جهاننداری آنجا نهاد
که برد از جهان تخت خود بر سریر	به آیین کیخسرو تخت گیر
برو روشن آئینه ای ساختن	بفرمود میلی بر افروختن
نشان باز داد از سپید و سیاه	که از روی دریا به یک ماهه راه
برو دیدبانان بیدار بخت	بدان تا بود دیدگاه گاه تخت



بدارنده تخت گویند باز      چو ز آئینه بینند پوشیده راز  
رقیب حرم چاره سازی کند      اگر دشمنی ترکنازی کند

جام می در بیت معادل جام جم است و جای آن آمده؛ زیرا از جام جم هم معمولاً همین جام می مراد است، که هر دو به جمشید منتسب اند و بعضی هر دو را یکی می دانند و جام جم، جام غیب نامی جمشید است که به مناسبت غیب نمایی و دوربینی با آئینه اسکندر مقایسه شده است. به نوشته دکتر مرتضوی «... وظیفه دوربینی و جهان بینی و دور نمایی برای «آئینه اسکندر» مستفاد است یعنی همان مفهوم و وظیفه ای که با شدت و صراحت بیشتری درباره «جام جم» دیدیم، و همین اشتراک وظیفه یعنی «دورنمایی و جهان نمایی» موجب اختلاط استعمال این دو اصطلاح شده است و در ادب فارسی «آئینه اسکندر» در مفهوم «جام جم» به کار رفته.»

دارا: آخرین پادشاه هخامنشی که مغلوب اسکندر شد. و مقصود از «احوال ملک دارا» عبرت گرفتن از شکست بزرگ دارا از اسکندر است.  
پس خلاصه معنی اینکه: آنچه دل ادمی را مثل آئینه اسکندر روشن و دوربین می سازد جام می است؛ در ان جام نگاه کن تا حوادث تاریخ را بر تو روشن سازد.

### بیت دوازدهم

ترکان فارسی زبان عمر و زندگی می بخشند؛ ساقی این خبر خوش را به پیران پارسا برسان.  
ترک: ترک زبان و مجازاً خوبرو.

پارسا: پرهیزگار، متقی، زاهد، دیندار، عارف، دانشمند.

می گوید ساقی به زاهدان پیر مژده بده که مصاحبت خوبرویان ترک زبان که به فارسی سخن می گویند، چنان شیرین است که، عمر آنها را دراز خواهد کرد. و اینکه ساقی را برای رسانیدن این خبر خوش مخاطب ساخته بدین منظور است که به پیران بگوید اگر شراب من سلامت شما را تهدید می کند نگرا مباشید، مصاحبت دلبران ترک فارسی گو عمرتان را دراز می سازد، از این هم پیرتر خواهید شد.

### بیت سیزدهم

حافظ به اختیار خود این خرقه شراب آلود را بر تن نکرد؛ ای شیخ پاکدامن عذر ما بپذیر.  
مقصود اینکه اگر خرقه زهد حافظ به گناه باده خواری آلوده شده به اراده خودش نبوده است، بلکه تمایلات فطرت که از اختیارش خارج بوده، او را به این کار واداشته. پس ای شیخ پاکدامن عذر او بپذیر و سرزنشش مکن.